

«درست» و «غلط» از زبان بلومفیلد

ترجمه دکتر علی محمد حق شناس

مطلب زیر بخشی از فصل آخر کتاب زبان، نوشته لئونارد بلومفیلد، است. زبان را بلومفیلد در سال ۱۹۳۳ منتشر ساخت و تا آغاز دوران چامسکی بر کل حوزه زبان شناسی سلطه بلامنازع داشت، و اکنون نیز در ردیف آثار معتبر و کلاسیک در این حوزه به شمار است.

در بخش زیر، بلومفیلد به شرح مسائلی در زمینه زبان و خط انگلیسی می‌پردازد که عیناً در زمینه خط و زبان فارسی نیز مطرح است. مترجم فارسی کتاب زبان بدان امید که شرح مشکلات دیگران در زمینه خط و زبان بتواند به درک و حل درست‌تر مشکلات خود ما در این زمینه‌ها کمک کند، اقدام به انتشار جداگانه این بخش کرد.

استانده‌ای شکل نگرفته است، سخن گو معمولاً می‌داند چه گونه‌هایی بیشتر وافی به مقصود او خواهند بود.

هرگاه هیچ تفاوت آشکاری میان [ارزش‌های اجتماعی] گونه‌های متنوع به چشم نخورد، دیگر قاعدتاً نباید هیچ مسئله‌ای در میان باشد؛ چه در آن صورت، هیچ فرقی ظاهراً نمی‌کند که گوینده کدام گونه را به کار برد. سخن گویی که شك دارد بگوید *it's I* یا بگوید *it's me*، این دو گونه را، لابد، از هم زبانانی کمابیش هم طراز شنیده است؛ چون در غیر این صورت، گونه‌های مزبور متضمن درجات مقبولیت یا عدم مقبولیت کاملاً متمایز و لذا تعیین کننده بودند. پس، از آنجا که هم زبانان هم طراز او هر دو صورت را به کار می‌برند، ناگزیر خود او به هنگام استفاده از این یا آن صورت دیگر منطقاً نباید نگران پایگاه اجتماعی خود باشد. ولی با همه این احوال، مردم وقت و نیروی بسیار زیادی را صرف مسائلی درست از همین قماش می‌کنند، گذشته از آن که متحمل نگرانی‌ها و دلهره‌های فراوانی نیز در این رهگذر می‌شوند.

تصویرات عامه درباره زبان ریشه در آموزه‌های موهوم «دستوریان» قرن هجدهم دارد. در چارچوب این آموزه‌ها، که هنوز هم در مدارس ما انگلیسی‌زبانان، شیوع عام دارند، بر همه

۱) ریشه‌های اجتماعی «درست» و «غلط» در زبان سخن گوی معمولی هرگاه سروکارش به صورت‌های گوناگونی نظیر *it's I* و *it's me* می‌افتد که فقط در معانی ضمنی با هم فرق دارند دچار مسئله می‌شود. سخن گو مسئله خود را در قالب سؤالی از این قبیل مطرح می‌کند که «حرفم را چگونه بیان کنم؟». در بسیاری موارد، سخن گو هیچ مشکلی در حل این مسأله ندارد؛ چون ارزش اجتماعی معانی ضمنی صورت‌ها آشکار است، و سخن گو می‌داند که برخی از آن گونه‌ها (مثل گونه *I done it*) معانی ضمنی نامطلوبی دارند و مردم با کسی که آن‌ها را به کار برد خوب برخورد نمی‌کنند. انگلیسی‌زبانان در برخورد با چنین وضعی، بنا به سنت، می‌گویند گونه نامطلوب «غلط» است، یا «انگلیسی بدی» است، یا حتی «اصلاً انگلیسی نیست». این احکام، البته، عاری از حقیقت‌اند؛ چه، گونه‌های نامطلوب از سنخ خطاهای خارجی‌ان نیستند؛ بلکه از جنس انگلیسی کاملاً خوب‌اند؛ جز آن که در گفتار گروه‌هایی که اعتبار اجتماعی بیشتری دارند به کار نمی‌روند؛ و همین هم سبب شده است که به گنجینه صورت‌های زبانی استاندارد راه نیابند. حتی در جوامع زبانی کمتر لایه‌بندی شده نیز که در آن هیچ صورت زبانی

انواع صورت‌های زبانی برچسب «غلط» می‌زنند، بی آن که به واقعیت‌های نهفته در پشت آن صورت‌ها هیچ توجهی کنند. سخن‌گوی عادی نیز، همین که بشنود به گونه‌هایی برچسب «غلط» زده‌اند که هیچ معنای ضمنی نامطلوبی در خود ندارند، اعتماد خود را از کف می‌دهد و در اوج تردید و بدگمانی به هر صورت زبانی به چشم «غلط بودن» نگاه می‌کند.

باری، اگر عامه مردم تا بدین حد پذیرای فریب و گزافه نبودند، امکان نداشت «دستوریان» بتوانند بخش بزرگی از جامعه زبانی را با گزافه‌گویی مرعوب و مردود گردانند، و از طرف دیگر، خود «دستوریان» نیز امکان نداشت به چنین کاری دست بزنند. تقریباً همه مردم، از جمله حتی بیشتر سخن‌گویان مادرزاد زبان استانده، می‌دانند که، بالأخره، کس دیگری هست که زبان او ارجح و اعتبار بیشتری دارد. بالا دست همه، البته، گروهی هست که اعضای آن قاعداً بیشترین قدر و اعتبار را دارند. اعضای این گروه در زبان و گفتار نیز همان قدر از خود مطمئن‌اند که در همه موضوع‌ها، و همه روش‌ها، و همه رفتارها، در جامعه انگلیسی‌زبان این گروه قاعداً همان طبقه جامعه بریتانیاست که اعضای آن به زبان «مدارس خصوصی» (public schools) جنوب انگلستان سخن می‌گویند. می‌شود گمان برد که حتی در درون این گروه نیز انگاره زبان کتابت و گونه‌های زبانی دارودسته‌های پیش‌تاز اعتماد بسیاری از سخن‌گویان را از آنان سلب می‌کند. طاووس خصلی (snobbery)، یعنی ادا و اطوار گروه معتبرتری را به خود بستن، در حوزه زبان اغلب شکل گفتار غیر طبیعی را به خود می‌گیرد؛ یعنی سخن‌گو صورت‌هایی را بر زبان می‌آورد که میان اقران اورایج نیستند، چون بر این باور است (و اغلب به اشتباه) که صورت‌های مزبور نزد برخی طبقات «بهتر» در جامعه سخن‌گویان مقبول‌تر است. طاووس خصل، البته، با این کار فریب طعمه قدرت طلب را می‌خورد.

اتفاقی نیست که سروکله «دستوریان» درست در دوره‌ای در جامعه انگلیسی‌زبان پیدا شد که در بالا گفتیم. در طول قرن‌های هجدهم و نوزدهم جامعه انگلیسی‌زبان دیگرگونی‌های بسیار عظیمی را از سر گذراند؛ و اشخاص و خانواده‌های فراوانی به مقام‌ها و منزلت‌های به نسبت معتبر راه یافتند و در نتیجه ناگزیر شدند دست از زبان ناستانده بشویند و به زبان استانده روی آورند. این که چه مسئله‌ای به دست و پای سخن‌گویی می‌پیچد که تن به چنین تغییری می‌دهد، موضوعی است که بعداً بدان خواهیم پرداخت؛ ولی حالا می‌بینیم که آموزه قدرت طلب در جامعه انگلستان چگونه از تزلزل و تردید سخن‌گویانی بار می‌گرفت که پیشینه‌شان به زبان ناستانده باز می‌گشت. یعنی سخن‌گویانی که می‌ترسیدند به آن صورت‌های زبانی اعتماد

کنند که از پدران و پدر بزرگان‌شان شنیده بودند. در ایالات متحده پای واقعیت دیگری نیز به میان می‌آید که وضع را از این هم پیچیده‌تر می‌کند؛ یعنی این واقعیت که حتی بسیاری از سخن‌گویان مادرزاد انگلیسی استانده در امریکا پیشینه‌شان به زبانی بیگانه بازمی‌گردد و ناگزیر خیلی زود به وحشت می‌افتند که مبادا آن صورت زبانی که برای آن‌ها طبیعی است، در واقع امر، «اصلاً انگلیسی نباشد».

واقعیت این است که تزلزل و تردید آدمی درباره زبان خودش خصیصه‌ای کمابیش جهانی است. پژوهش‌گری که شروع به پژوهش درباره زبانی غریبه یا گویشی محلی می‌کند، اغلب پس از گردآوری مواد زبانی از زبان‌وران یا گویش‌وران (informants) (یعنی از منابع اطلاعاتی) خود، ناگهان متوجه می‌شود که خود آن زبان‌وران یا گویش‌وران وقتی بین خودشان صحبت می‌کنند، از صورت‌هایی به کلی متفاوت استفاده می‌نمایند. اینان صورت‌های اخیر را نازل‌تر می‌انگارند و خجالت می‌کشند که همان‌ها را در اختیار پژوهش‌گر بگذارند. این است که چه بسا پژوهش‌گر زبانی را گرد آورد و ثبت نماید که هیچ ربطی با زبانی که در پی آن است نداشته باشد.

گرایش آدمی به دست کاری در زبان خود گرایشی جهانی است؛ ولی این دست کاری معمولاً به قبول صورت‌هایی محدود می‌شود که آدمی از اقران خود می‌شنود. آموزه‌های دستوریان در رد یا قبول این یا آن صورت زبانی به خصوص تأثیر بسیار ناچیزی داشته است؛ ولی این آموزه‌ها به ایجاد این فکر در میان باسوادان انجامیده است که صورت‌هایی که انسان اصلاً نشنیده لابد «بهتر» از صورت‌هایی است که انسان عملاً می‌شنود و به کار می‌برد. تنها خطری که در این ماجرا اهل هر زبان استانده‌ای را تهدید می‌کند خطر تصنع است؛ سخن‌گو، اگر طاووس خصل یا خشکه عالم یا بزدل باشد، ممکن است گفتار خود را (دست‌کم، وقتی دل و دماغ خوش رفتاری دارد) با حروف خوانی (spelling-pronunciation) ها و صورت‌های «صحیح» عجیب و غریب بینبارد. سخن‌گویی که زبان استانده زبان مادری او است، هیچ دلیلی ندارد که چیز دیگری را جانشین صورتی کند که طبیعی اوست. گونه‌های از نوع *it's me it's I* قرن‌ها است که در گفتار سخن‌گویان سطوح بالای انگلیسی به کار می‌رود؛ پس

تنظیم دل‌پذیر آن مشخصه‌های آکوستیکی که ممیز نیستند. همین نکته را می‌توان دربارهٔ ترکیب مشخصه‌های معنایی ناممیز هم تکرار کرد، که بر این یکی ما نام سبک (style) می‌نهم. در اینجا نیز شخص می‌تواند، بی‌آن که به تصنع و تکلف بگراید، از صورت‌های مناسب و دل‌پذیر استفاده کند. متأسفانه، این نکتهٔ اخیر را در کتاب‌های دم‌دستی موجود در زمینهٔ سخن‌سنجی با موضوع بی‌مزهٔ «صحیح‌گویی» در می‌آمیزند.

برای کسی که زبان مادری‌اش گونه‌های زیر استانده یا گویش‌های انگلیسی باشد، یادگرفتن انگلیسی استانده مشکلی واقعی از جنس و سنخ مشکل سخن گفتن به زبانی بیگانه است. این که به سخن‌گو بگویند عادات زبانی‌اش ناشی از «نادانی» یا «بی‌دقتی» است و اصلاً «انگلیسی نیست»، مشکلی را حل نمی‌کند. مدارس ما، انگلیسی‌زبانان، واقعاً از این نظر گناه می‌کنند. سخن‌گوی زیر استانده با این معضل روبه‌رو است که جای برخی صورت‌ها (مثلاً، صورت *I seen it*) را به برخی صورت‌های دیگر (مثلاً، صورت *I saw it*) بدهد که در میان مردمی رواج دارد که از قرب و اعتبار بیشتری برخوردارند. در چنین وضعی، هر برخورد غیر واقعی با او- فرضاً، برخورد آمیخته با تحقیر- به طور حتم مانع پیش‌رفت او خواهد شد. توزیع نابرابر قرب و اعتبار که او را در کودکی جریحه‌دار کرده، خطای جامعه‌ای است که در آن زندگی می‌کند، و نه خطای خود او. چنین سخن‌گویی باید، بی‌هیچ احساس شرم و سرافکندگی، بکوشد و صورت‌های استانده‌ای را که از رهگذر مسموعات شخصی خودش یاد گرفته است جای‌گزین صورت‌هایی کند که خودش به زیر استانده بودن آن‌ها وقوف دارد. البته، در آغاز ممکن است مجبور شود خطر به کار بردن صورت‌های زیاد شهری (hyper-urbanisms) را بر تن بخرد؛ مثل صورت *I have saw it* که خود از این معادله بر آمده است که:

I seen it: I saw it = I have seen it: x

همچنین، در مرحله‌ای بعدی نیز ممکن است، در جریان تلاش و تقلاش برای گریز از گویش سادهٔ مادرزادی، در وادی لفاظی‌های متکلف و جمله‌بندی‌های پیچیده سرگردان شود. در اینجا، خوب است سخن‌گو همان سادگی زبان مادرزادی را فخر خود بداند و آن را همچون امتیازی در نظر آورد که از رهگذر پیشینهٔ نااستانده‌اش نصیب او شده است.

۲) برخورد نادرست نظام آموزشی با مسائل زبانی جامعه با مسائل زبانی از طریق نظام آموزشی برخورد می‌کند. هر که در ایجاد تمایز میان رفتار زبانی و رفتار غیر زبانی دست و تبحر به‌ای داشته باشد، با این انتقاد موافق خواهد بود که مدارس

دیگر دلیلی ندارد که کسی بخواهد خودش را دربارهٔ آن‌ها به دردرس بیندازد.

کم پیش می‌آید که سخن‌گو در محدودهٔ زبان استانده مجبور به انتخاب از میان گونه‌هایی شود که حد و مرزشان نسبت به یکدیگر کمابیش به خوبی مشخص است. در ایالات متحدهٔ آمریکا، سخن‌گویان انگلیسی استاندهٔ رایج در نواحی غرب مرکزی آن کشور، که واژه [ɛ] را به طور یکسان هم در کلمات از نوع *man*، *mad*، و *mat* به کار می‌برند و هم در کلمات *can't* و *bath laugh*، با گونهٔ فحیم‌تری از زبان استانده روبه‌رو هستند که در آن در کلمات از نوع اخیر از واژهٔ متفاوت [a] استفاده می‌شود. این که آیا سخن‌گویی می‌کوشد یا نمی‌کوشد که این مشخصهٔ «شیک» تر را کسب کند، بستگی به آن دارد که خود او تا چه حد برای همرنگ شدن با سخن‌گویانی که آن طور حرف می‌زنند ارزش قائل است. البته، اگر او را به میان این قبیل سخن‌گویان بفرستند، یعنی او را، فرضاً، راهی نیوانگلند یا بریتانیای کبیر کنند، چه بسا که به طور طبیعی به این طرز تازه عادت کند. بسیار به جا است که انسان فراموش نکند که این چنین تغییرها آسان به دست نمی‌آیند؛ و تازه امکانش خیلی زیاد است که شخص تازه کار مشخصهٔ تازه را در جاهایی به کار برد که به هیچ روی در آن جاها به کار نمی‌رود؛ یعنی، مثلاً، به هنگام تلفظ کلمهٔ *man*، صورتی عوضی (hyper-form) از قماش [mæn]، به جای صورت درست [mæn]، از خود در آورد، پس عاقلانه‌تر است که انسان فکر دست‌کاری در زبان را اصلاً به مغزش راه ندهد مگر، البته، در شرایطی که اقران او صورت ترجیحی را پیوسته در پیرامونش به کار برند. زبان غیر طبیعی زبان دل‌پذیری نیست. با این همه، در انگلستان که به زبان استانده با رنگ و زنگ ولایتی کم‌تر از زبان استانده‌ای بها داده می‌شود که در «مدارس خصوصی» به کار می‌رود، این مسئله ممکن است وجه دیگری داشته باشد.

در مورد مشخصه‌های ناممیز زبان، وضع فرق می‌کند. این قبیل مشخصه‌ها، با آن که به عادت بدل می‌شوند، بخشی از دستگاه علامت‌رسانی (signaling-system) نیستند؛ و همیشه هم در معرض تنوع و تحول اند. درست همان طور که انسان ممکن است در رفتارهای دیگرش مطبوع و با ملاحظه باشد، در امر زبان نیز می‌تواند، مثلاً، با «لحن صدای» دل‌پذیر سخن بگوید- یعنی با

صورت‌های نااستانده رایج (نظیر *Iseenit: Isawit*) به جای آن که موضوع تمرین‌های منطقی قرار گیرد، بهانه‌ی وعظ و خطابه‌های بیهوده در باب «نادانی» و «بی‌مبالاتی» و «مصاحبت بد» واقع می‌شود. و تازه، همه این‌ها در زمینه‌ای از آموزه‌های دستوری‌نما (pseudo-grammatical) آورده می‌شوند که در محدوده آن، مقولات زبان انگلیسی را به مثابه حقایق فلسفی و در قالب اصطلاحات فلسفی تعریف می‌کنند (که، مثلاً، «اسم نام اشخاص و جاها و اشیاء است»؛ یا «مبتدا آن است که درباره آن خبری دهند»؛ و مانند این‌ها).

۳) آموزش درست رسم خط و شیوه نگارش هدف اصلی، البته، سوادآموزی است. خط ما، هر چند خطی الفبایی است، حاوی انحراف‌های فراوان از اصول الفبایی است، آن هم تا به حدی که خود تبدیل به یک مسئله شده است؛ و حل این مسئله نیز، به سبب ناآگاهی مسئولان آموزشی ما در زمینه رابطه خط و گفتار، به طور نامحدودی به تعویق افتاده است. هیچ چیز یأس‌آورتر از خواندن رسائلی نیست که «کارشناسان آموزش و پرورش» ما در باب شیوه‌های آموزش خواندن تهیه کرده‌اند. حجم این کتاب به ما اجازه ورود به بحث درباره انواع آشفتگی‌هایی نمی‌دهد که در این باره پدید آمده است. کتاب‌های ابتدایی و همچنین نخستین کتاب‌های قرائت، که این آموزه‌ها در آن‌ها تجسم پیدا می‌کنند، صورت‌های خطی را بی‌هیچ توالی منطقی و به طور درهم برهم به دست می‌دهند. در یک طرف قضایا، آموزه‌ای مابعد طبیعی و فارغ از فایده عملی قرار دارد که می‌کوشد علائم خطی را مستقیماً با «افکار» و یا «تصورات» مربوط سازد. انگار که این علائم، نه با آواهای گفتار، بلکه با اشیاء و موقعیت‌ها در تناظرند. در طرف دیگر، شیوه‌های به اصطلاح «آوایی» وجود دارند که تعلیم خواندن و نوشتن را با تعلیم سخن گفتن عوضی می‌گیرند، و می‌کوشند تا به نوآموز طرز تولید آواها را یاد دهند. کاری که با جهل محض نسبت به ابتدایی‌ترین دانش آواشناسی به غایت پیچیده می‌شود.

وظیفه معلم است که ببیند خواندن و نوشتن را چگونه باید یاد داد. پژوهش‌های اینان درباره حرکت‌های چشم نمونه‌ای از پیش رفت در این جهت است. از طرف دیگر، هیچ نمی‌توان به توفیق اینان امید بست مگر آنگاه که به اطلاعات لازم درباره طبیعت خط و نگارش نیز مجهز شده باشند. شخصی که دارد خواندن می‌آموزد، در صدد کسب این عادت است که با مشاهده حروف با ادای واج‌ها عکس‌العمل از خود نشان دهد. این، البته، بدان معنا نیست که شخص دارد تلفظ واج‌ها را یاد می‌گیرد؛ چه تنها پس از تحکیم کامل عادات واجی شخص است که می‌توان

ما، بیش از اندازه به رفتار از نوع نخست توجه می‌کنند، یعنی کودک را در انواع زمینه‌های ریاضی، جغرافی، تاریخ و جز این‌ها در مرحله یادگیری عکس‌العمل‌های زبانی به تمرین وامی‌دارند، و از پرورش او در رفتار نسبت به محیط عملی غافل می‌مانند. در جامعه ساده‌تری که تا یکی چند نسل پیش نیز ادامه داشت، علم و هنر موضوع‌هایی دور و دست نایافتنی به شمار می‌آمدند، و کارهای فنی و اجتماعی نیز در سطح و مقیاسی عمل می‌کردند که در معرض مشاهده مستقیم و روزمره قرار می‌گرفتند (یا در ظاهر چنین می‌نمودند)، کودک نیز امور عملی را بی‌کمک مدرسه یاد می‌گرفت، و آنچه به عهده مدرسه می‌ماند تا به او بیاموزد سه عمل اصلی خواندن و نوشتن و حساب کردن بود. مدارس ما هنوز هم، به رغم پیچیدگی‌های زندگی جدید، دو دستی به همین انگاره چسبیده‌اند. تلاش‌هایی که برای بهبود این وضع شده هیچ دل‌گرم‌کننده نبوده است؛ و موضوع‌های عملی (یعنی غیرزبانی) به صورت سرگرمی‌هایی نسنجیده در برنامه‌های آموزشی گنجانده شده‌اند. با توجه به تأکیدی که مدارس ما در آموزش کلامی و زبانی می‌کنند، شگفت‌انگیز است که می‌بینیم مؤسسات مزبور در امور زبانی و زبان‌شناختی در بی‌خبری محض به سر می‌برند. این که امر آموزش چگونه به بهترین وجهی انجام می‌پذیرد، نکته‌ای است که معلم باید آن را تعیین کند؛ اما مسلم است که هیچ درجه‌ای از مهارت تعلیم و تربیتی نخواهد توانست به معلمی کمک کند که هیچ دانشی درباره موضوعی که قرار است تدریس کند ندارد.

طرز تفکر تأسف‌انگیز ما در مسائل مربوط به زبان استانده و نااستانده (یعنی «انگلیسی بی‌غلط») تا حدود زیادی از رهگذر مدارس ما تداوم پیدا می‌کند. برخورد مدارس ما با این مسائل برخوردی تحکمی و مستبدانه است؛ از رهگذر همین مدارس است که هم مقامات آموزشی و هم آموزگاران منفرد، که خود از ابعاد مسئله پاک بی‌خبرند، احکام جزمی موهومی را در این باره که «انگلیسی خوب» کدام است از نسلی به نسلی منتقل می‌کنند. احکامی جزمی نظیر قواعد ناظر بر *will* و *shall*، یا ناظر بر «غلط بودن» عبارات جاافتاده (از قبیل *I've got it*) یا ساخت‌های با سابقه (مثل *the house he lived in*)، بی آن که هیچ دلیلی برای نادرست بودن این چنین عبارات و ساخت‌ها وجود داشته باشد. در این میان، تفاوت‌های موجود میان صورت‌های استانده و

طرز خواندن را به او یاد داد. البته، شخص نمی‌تواند واج‌ها را به تنهایی بر زبان آورد، و اگر مجبورش کنند که، فرضاً، در برابر حرف *h* با ادای واج [b] عکس‌العمل از خود نشان دهد- یعنی با ادای واجی که در انگاره آوایی زبان انگلیسی، مثل بیشتر واج‌های دیگر، نمی‌تواند به تنهایی به بیان درآید- در آن صورت برای او دشواری آفریده‌اند. بنابراین، امر هم‌آهنگی میان حرف‌ها و واج‌ها امری است که باید آن را به عنوان فرایندی قیاسی به شخص تعلیم داد، و این کار از رهگذر تمرین با نویسه‌هایی (graphs) میسر است که در آن‌ها هر علامتی ارزشی واحد دارد، مثل *dan, can, sat, rat, pat, mat, hat, fat, cat, bat*، و مانند این‌ها. عاملی که در این ماجرا واقعاً دشواری می‌آفریند وجود انبوه املاهای بی‌قاعده است که همیشه هم مشکل‌آفرین خواهد بود، صرف نظر از آن که چه ارزش‌های آوایی را به عنوان ارزش‌های منظم حروف برای آن‌ها تعیین کنیم. دوشگرد در این میان هست که باید از آن‌ها مسلماً کمک گرفت. یکی این که نخست خطِ آوانگار را به نوآموز یاد دهیم، و تنها پس از آن که عادات اساسی خواندن را از این رهگذر ملکه ذهن او ساختیم، به آموزش خط و نگارش مرسوم روی آوریم. دیگر آن که کار آموزش خط را با نویسه‌هایی شروع کنیم که در آن‌ها هر حرفی فقط دارای یک ارزش واجی است- مثل مجموعه‌هایی که در بالا بر سبیل مثال از نویسه‌ها به دست دادیم- و آن‌گاه با آموزش نویسه‌های دیگر را آن قدر عقب بیندازیم که عادات ابتدایی خواندن و نوشتن در ذهن نوآموز تثبیت شود؛ و یا در غیر این صورت، نویسه‌های دیگر را به شیوه‌ای که با منطق خاصی تنظیم شده باشد و در مرحله‌ای آغازین تر در اختیار او قرار دهیم. نویسه‌های بی‌قاعده را باید به طرز منظم بر نوآموز عرضه کرد (مثلاً، نویسه‌هایی که حاوی حروف خاموش *gh* اند: *light, sight, right, night, might, fight*؛ نویسه‌هایی که در آن‌ها حرف 'a' چون پیش از حرف *l* قرار می‌گیرد، دارای ارزش واجی [ɔ:] می‌شود: *fall, call, ball, all*؛ *gh* اند: *false, bald, salt, malt, holt, wall, tall, hall, gall*، شاید بی‌فایده نباشد که برای حروف خاموش و برای حروفی که با ارزش‌های واجی خلاف قاعده (irregular) به کار رفته‌اند از علائمی تمایزدهنده (مثلاً، از رنگ‌های مختلف) استفاده کنیم. روش‌های کار، ترتیب عرضه، و شگردهای گوناگون جزئی‌تر را تنها از رهگذر آزمایش و تجربه‌اندوزی تعیین می‌توان نمود؛ با این همه، انسان باید از همان آغاز خوب بداند که می‌خواهد چه کند.

۴) مشکلات ناشی از خط و املا در آموزش ابتدایی دشواری‌های خط و املاي انگلیسی امر آموزش ابتدایی را به

شدت طولانی می‌کند. وقتی آدم می‌بیند که دستگاه‌های خط اسپانیایی، بوهمی، یا فنلاندی تا چه حد يك دست و منسجم‌اند، ضمن تحسین آن‌ها، طبیعتاً آرزو می‌کند که ای کاش می‌شد دستگاه مشابهی نیز برای انگلیسی اختیار نمود. صحت ندارد که تغییر خط با «تغییر زبان» یکی است؛ زبان همان است که هست، صرف نظر از آن که چگونه آن را بنویسیم. تردیدی نیست که، در تحلیل نهایی، خط احتمالاً باعث بروز تغییرهایی در زبان می‌شود؛ پس اگر ما عامل نایاب حروف خوانی‌های چندش‌آور را از میان برداریم، از نظر زیباشناختی- که یگانه ملاحظه قابل طرح در این باره است- سود بسیار می‌بریم. همچنین، اشتباه محض است که بینگاریم انگلیسی به دلایلی «زبان غیر آواشناسانه» ای است، و ناگزیر نمی‌توان آن را در چارچوب خطی الفبایی به طرز منسجم به نشانه درآورد؛ چه انگلیسی هم، مثل همه زبان‌های دیگر، در محدوده واحدهای واجی کاملاً تعریف‌پذیر و تحدیدپذیر حرکت می‌کند. آنچه لازم است جز این نیست که در میان انواع تلفظ‌های انگلیسی استاندارد که در مناطق مختلف رواج دارند به نوعی سازش دست یابیم؛ مثلاً آوای [r] از آن نوع که در انگلیسی رایج در مناطق غرب مرکزی امریکا به گوش می‌خورد، باید محفوظ بماند، چرا که این آوا ساده‌ترین تحلیل واجی را حتی برای صورت‌هایی در اختیار می‌گذارد که در انگلیسی بریتانیایی رواج دارند، مثل *red* [red]، *far* [fa:]، *bird* [bɜ:d]، *bitter* [bitə]، و جز این‌ها. از طرف دیگر، تمایز بریتانیایی میان [ɛ] بدان‌گونه که در *bad* می‌بینیم و [a:] بدان‌گونه که در *bath* به چشم می‌خورد نیز ظاهراً باید حفظ شود. درست نیست که بینگاریم اگر کلمات هم‌آوا (از نوع *pair, pear, pare* یا *peace* و *piece*) را مثل هم بنویسیم، نوشته ما نامفهوم از کار در می‌آید؛ چون نوشته‌ای که واج‌های گفتار را عیناً منعکس می‌سازد حتماً به اندازه خود گفتار مفهوم هست. وانگهی، همین خط بی‌قاعده موجود انگلیسی هم آلوده خط‌هایی دقیقاً از همین جهت هست؛ چه در این خط نیز از نویسه‌هایی همانند برای صورت‌هایی که از نظر واجی کاملاً متفاوت‌اند استفاده می‌شود؛ مثل نویسه *read* که هم برای صورت [ri:d] به کار می‌رود و هم برای صورت [red]؛ یا نویسه *lead* که هم برای [li:d] می‌آید و هم برای [led]؛ یا *tear* هم برای [tiə] و هم برای [ti:ə]. ادیبان قوم چنین می‌اندیشند که غرابت‌های خطی، مثل املاي *ghost* یا *rhyme*، در معنای ضمنی کلمات به نوعی اثر دارند؛ حق هم همین است که برای اقلیتی کوچک از اشخاصی که بیش از حد ادیب‌اند این قبیل املاها، بی‌شک، معناهایی ضمنی و کتابی در آن مایه دارند که نویسندگان خوب سعی می‌کنند از آنها بپرهیزند. به هر حال، هیچ دشواری جدی بر سر راه طرح و تدوین يك رسم خط ساده و

مؤثر برای همه انواع انگلیسی استاندارد وجود ندارد؛ و پیداست که استفاده از چنان رسم خطی با صرفه جویی های بسیار عظیم، هم در وقت و هم در نیرو، همراه است. وجود چنان رسم خطی کمترین آسیبی که به زبان ما نمی‌رساند، هیچ؛ سطح عمومی زبان استاندارد ما را هم از دو جهت بالا می‌برد؛ یکی از جهت اطمینانی که به سخن‌گویان اصلی گونه‌های ناستانده زبان می‌دهد؛ و دیگری از جهت مانعی که بر سر راه حروف خوانی پدید می‌آورد.

دشواری واقعی در این رهگذر دشواری اقتصادی و سیاسی است. هر رسم خط جدیدی موجب می‌شود که ظرف کمتر از پنجاه سال کل ذخیره موجود ما در زمینه متون چاپی به چیزی دیرپاب و کهنه بدل شود؛ به طوری که صورت‌های چاپی امروزی به چشم نوه‌ها و نبیره‌های ما همان اندازه کهنه و دیرپاب جلوه کنند که املائی روزگار چاسر به چشم ما. درهم ریختگی‌ها و مخارجی که تولید دوباره همه متون سودمندتر به بار می‌آورد بسیار عظیم و گران خواهد بود. از این گذشته، خود این تغییر، که دامنه‌اش به هر چاپچی و هر آموزگار مدرسه‌ای خواهد رسید (تازه اگر پای عامه مردم را هم به میان نیاوریم)، مستلزم ایجاد چنان هماهنگی و تعاونی در جریان عوض کردن عادات ریشه‌دار است که تدارک آن به راستی بیرون از قدرت‌های اداری و سیاسی موجود است. چند سال پیش حرکتی ایجاد شد تا املائی انگلیسی را با ایجاد تغییرهایی ناچیزتر از این‌ها تا

حدودی «اصلاح» کنند. اعمال تغییرهای اندک در مورد رسم خط‌های نظیر اسپانیایی، آلمانی، هلندی، سوئدی، یا روسی نتایج خوب به بار آورده است؛ چه میزان بی‌نظمی‌های موجود در این رسم خط‌ها بسیار ناچیز بوده و لذا امکان داشته است با دست‌کاری‌هایی ساده در آن‌ها یا همه را از میان بردارند یا از میزان آن‌ها به طرزی محسوس بکاهند. در مورد رسم خط انگلیسی، به هر حال، تغییرهای موضعی تنها می‌توانند بر مشکلات موجود بیفزایند؛ برای مثال، املائی هیچ کلمه انگلیسی در رسم خط حاضر به حرف v ختم نمی‌شود؛ با این همه هیچ تدبیر درستی نخواهد بود که حرف خاموش e را بعد از حرف v در برخی کلمات حذف کنیم (مثلاً، کلمه have را به صورت hav بنویسیم) و در برخی کلمات دیگر نگاه داریم. مادام که عادات عمده انگلیسی‌زبانان در زمینه خط و نگارش برجای خود باقی است هرگونه دست‌کاری غیر عمده در رسم خط انگلیسی اوضاع را فقط دشوارتر می‌سازد. باید امید داشت که روزگاری در آینده برسد که سازمان اجتماعی ما، انگلیسی‌زبانان، به چنان مرتبه‌ای از هماهنگی و انعطاف‌پذیری راه برد که امکان ایجاد تغییریه‌ها و همه‌جانبه در رسم خط انگلیسی فراهم گردد؛ یا در غیر این صورت، دستگاه‌های ماشینی تازه‌ای برای تولید مجدد زبان روی کار آیند که رسم امروزی خط و نگارش و چاپ را به کلی از میان بردارند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی

معارف

(دوره دهم، شماره ۲ و ۳)

منتشر شد

● عنوان مقاله‌ها

- رباعیات خیام در شش جنگ کهن فارسی
- ابوسعید ابوالخیر و صاحبان قدرت
- امام موسی کاظم (ع) و اخبار اهل تصوف
- رساله در احوال طایفه کافر سیاه‌پوش
- شیخ برکه و سرای برکه
- علم موسیقی برگرفته از جامع العلوم
- طبقات اعلام الشیعه
- آثار مکاشفه‌ای
- پل نوینا